

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين
لا سيما بقيّة الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.
اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِّيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَنَبِيِّكَ وَأُمِّ أَحِبَّائِكَ وَأَصْفِيَّائِكَ الَّتِي اتَّجَبَتْهَا وَفَضَّلَتْهَا
وَاخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِنْ ظَلَمِهَا وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَكُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ
وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَحَلِيلَةَ صَاحِبِ الْإِلَوَاءِ وَالْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَائِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُقْرِئُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَأَبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ.

تقریب دوم برای اولویت این بود که در باب نکاح، شارع فضولی را اجازه داده، تنفیذ فرموده فضولی را بعد
اجازه من له الأمر و حال این که در باب نکاح عوضی وجود ندارد برای تملیک بضع یا تسلیط بر بضع، این
عنوان تملیک را هم نگوییم. وقتی این جا که عوضی وجود ندارد شارع توسعه داد و فرمود و تنفیذ کرد پس به
طریق اولی در باب معاملاتی که عوض وجود دارد تنفیذ خواهد کرد، چون آن جا اولی است به این حکم تا این
جا. چون مثلاً اگر تسهیل ملاک باشد خب در آن جا تسهیل باعث شده بفرماید این درست است و حال این که
آن مرأه در مقابل تسلطی دیگری بر او چیزی به او نمی دهند یعنی یک مزاحم بالایی دارد کأنّ این تسهیل. اما
در جایی که عوض گیرش می آید خب نه، این مزاحم بالایی ندارد، اگر شارع بگوید درست است این جور
نیست که جیبش هم خالی بماند، هم مسلط بشوند بر او و هم این که جیبش خالی بماند. نه، عوضش گیرش
می آید اما در آن جا هم می فرماید که درست است، خب لازمه این درستی این است که مرأه مسلط علیهای مرد
بشود یا مملک مرد بشود بدون عوض. آن وقت این جا وقتی که شارع با این که کأنّ یک ضرر مایی، یک
چیزی وجود دارد در عین حال تسهیل فرموده و ملاک تسهیل را، این تسهیل در آن جا آكد است، اشد است،
پس آن جامع وجود دارد. این تقریب استدلال است.

از این استدلال به این تقریب... حالا از آن طرف هم می‌شود آمد، این از توسعه این طرف بود، از آن طرف هم می‌شود آمد به این که بگوییم اگر بنا باشد در آن جایی که عوض هست شارع بگوید که من این تسهیل را آن جا اعمال نمی‌کنم، این جا که عوض هست بگوید من این تسهیل را اعمال نمی‌کنم، پس به طریق اولی باید در مورد جایی که عوض نیست این تسهیل را اعمال نکند. و حال این که می‌بینیم این جا این تسهیل را اعمال را کرده است، به ادله نفوذ نکاح فضولی، پس معلوم می‌شود آن جا هم کرده، آن جا عمل نکردن وجود ندارد؛ چون ملازمه بود در این.

محقق اصفهانی دو تا جواب از این تقریب دادند. فرمودند که اولاً نه آن جا هم عوض هست، در باب نکاح عوض هست. مهر دیگه، صداق هست. منتها بله حالا واجب نیست ذکرش مثلاً بنابر... ذکرش لازم نیست به خلاف البته در عقد متعه آن جا ذکرش لازم است اما در عقد دائم ذکرش لازم نیست اگرچه عقد مهر المثل بر آن لازم باشد نه این که اصلاً باطل باشد. ممکن است بعضی فتاوا هم باشد که باطل است، بنابر فتاوی که باطل نیست این جور نیست که عوض نداشته باشد، مهرالمثل به گردنش می‌آید اگر چیزی تعیین نشده باشد.

می‌فرمایند: «مدفوعٌ بآن البضع له عوضٌ لا محاله، غایة الامر: لایجب ذکره و تعیینه فی مقام العقد» که این جواب را ظاهراً مرحوم آقای خویی هم دارند، بعض دیگران هم دارند. و من حالا اضافه می‌کنم که ما دائر مدار عنوان عوض هم نیستیم، درست است این عوض نیست ولی ما دائر مدار عوض که نیستیم، این است که این جیش خالی نمی‌ماند بالاخره یک چیزی هم گیرش می‌آید. و این وجود دارد پس اولویت غلط است. بگویید آن جا یک عوضی گیرش می‌آید این جا هیچی گیرش نمی‌آید در عین حال شارع این تسهیل را اعمال کرده در این جا و حال این که آن جا اولی به این تسهیل است یعنی جامع همان تسهیل است مثلاً یا چیزهای دیگر، حالا تسهیل هم یکی از احتمالات است. این جواب اول.

جواب دوم این است که می‌فرمایند: تملیک دارای اصنافی است یا انواعی است و این اصناف و انواع دارای انواع مختلف هستند و هیچ اولویتی ندارد که ما بگوییم مثلاً این چیزی که در این نوع اخذ شده یا شرط شده باید در آن نوع هم باشد. مثلاً تملیک بیعی و تملیک صلحی. در تملیک بیعی می‌گوید غرر نیست، ثمن باید مشخص بشود و عده‌ای دیگر از مسائل، مثلاً خیار مجلس داریم. توی یک جاهایی قبض لازم است در بیع

صرف و این‌ها. در یک جاهایی باید حتماً ثمن پرداخت بشود مثل سلم و سلف ولی در تملیک صلحی این‌ها نیست با این که هر دو تملیک است. آن تملیک است این هم تملیک است. ولی آن تملیک بیعی است، این تملیک صلحی است. آن جا با بیع تملیک می‌شود، این جا با بیع تملیک می‌شود. این جا هم تملیک نکاحی است و ممکن است بگوییم تملیک نکاحی در شرع، حکمش با تملیک بیعی فرق می‌کند، با تملیک صلحی فرق می‌کند. همان جور که صلحی و بیعی فرق می‌کرد، تملیک نکاحی هم فرق می‌کند. آن وقت بگوییم در تملیک نکاحی، فضولی با اجازه من له الامر نافذ است. در تملیک صلحی و در تملیک بیعی این نیست. بعد از این که ما این را در شریعت داریم می‌بینیم، توی قانون داریم می‌بینیم این جوری است که اصناف و انواع تملیک را می‌بینیم شارع اختلاف در احکامش قرار داده، بنابراین چه جور می‌توانیم بگوییم که....

فرموده: «وثنائاً: أن تمليک شیء بعنوانه لا یقاس بتمليک شیء بعنوان آخر» تملیک یک شیء به عنوان خودش که تملیک نکاحی مثلاً باشد «لا یقاس بتمليک شیء بعنوان آخر» یا تملیک بیعی لا ینقال به عنوان آخر که تملیک صلحی باشد، یا تملیک صلحی لا یقاس به تملیک بیعی. «کالتملیک البیعی و التملیک الصلحی؛ فان عدم إعتبار ما یعتبر فی التملیک المحض فی التملیک الصلحی مما لاشبهه فیہ» آن‌هایی که در تملیک محض یعنی قید صلحی را ندارد، آن چه که آن جا معتبر است در تملیک صلحی معتبر نیست مما لا شبهه فیہ. یعنی فی التملیک المحض چی؟ گفتیم دیگه؛ در تملیک محض که عنوان صلح ندارد، قید صلح ندارد آن جا گفتیم که غرر نباید باشد، بعضی جاها قبض باشد، بعضی جاها باید پرداخت ثمن باشد و هکذا خیار مجلس هست، ولی در صلح نیست. «فعدم إعتبار مقارنة الرضا فی التملیک بعنوان النکاح لا یقتضی عدم اعتبارها فی التملیک المحض» اگر گفتیم که مقارنه رضا در تملیک به عنوان نکاح لازم نیست و فضولی درست است که آن موقع راضی نبوده بعد راضی می‌شود و تقارن رضا حین عقد لازم نیست، در تملیک نکاحی این اقتضا نمی‌کند که بگوییم بالأولویة پس در بیع هم همین جور است. این لا یقتضی عدم إعتبار مقارنه رضا در تملیک؟؟؟

خب این هم جواب دومی است که ایشان می‌فرمایند. البته خب این جواب دوم اگر بخواهد به این شکل... حالا یک ظاهری داشت. اگر بخواهد به این شکلی که توضیح دادم تقریر بشود به این که بعد از این که ما در شریعت می‌بینیم این اختلاف را، پس بنابراین دیگه جزم به اولویتی نمی‌توانیم پیدا کنیم چون ملاکاتش دست ما نیست.

که ملاک چیه، تا بگوئیم این ملاکی که در اصل موجود است در فرع به نحو اشد موجود است یا کارآمدی اش در آن جا اشد است؟ چون در باب اولویت این است که آن ملاک که به آن می‌گوئیم جامع، آن ملاکی که در اصل موجود است به نحو شدیدتر در آن موجود باشد؛ در فرع، یا اگر به نحو شدیدتر وجود ندارد در آن جا، کارآمدی اش آن جا اکثر باشد تا این جا. شدت بیشتری ندارد ولی آن جا یک ظرفی است که کارآمدی اش بیشتر است.

س: تأثیر بیشتری دارد.

س: یک مثال می‌شود بزنید؟

ج: مثلاً فرض کنید که یک حرارت در تب، تب مثلاً سه درجه در یک آدم بالغ و بزرگ و جوان و همین سه درجه در بچه‌ای که شیرخوار است. یک وقت سه درجه می‌شود چهار درجه، یک وقت نه همان سه درجه، سه درجه است. اما آن جا، کارآمدی و تأثیرش بیشتر است. یعنی چون مقاومت آن طرف کم‌تر است مثلاً همین سه درجه آن جا کشندگی دارد، این سه درجه این جا کشندگی ندارد. پس بنابراین اولویت این است، یک وقت می‌گوئیم آقا وقتی سه درجه گفتی حکمش این است، پنج درجه حتماً به طریق اولی است. و آن جا پنج درجه است، پس این حکمی که این جا گفتی باید آن جایی که پنج درجه است حتماً باشد. یک وقت می‌گوئیم نه همین سه درجه آن جاست ولی سه درجه این جا کشندگی ندارد، این سه درجه آن جا کشندگی دارد، پس به طریق اولی باید حتماً آن جا هم باشد که در باب اولویت این گفته می‌شود که باید یا آن جامع یعنی ملاک است، یعنی آن چیزی که باعث این حکم شده، این باید در فرع وجود داشته باشد یا به نحو آکد یا به این نحوی که اثرش بالاتر باشد اگر خودش بیشتر نیست. حالا بباییم این جا چه بگوئیم، بگوئیم وقتی در شرع داریم می‌بینیم که بیع تملیک صلحی با تملیک محض به قول ایشان که یعنی صلحی نیست؟؟ از تملیک‌های دیگر. این فارق شارع گذاشته، احکامی را آن جا آورده این جا نیاورده، این جا آورده آن جا نیاورده. پس ملاک واقعی اش به دست ما نیست که ما بتوانیم بفهمیم این جامع به نحو آکد یا به نحو این که بیشتر بتواند برای این جا هست یا نیست، پس شرط اولویت حاصل نیست برای ما. که ظاهراً بعید نیست بگوئیم مقصود محقق اصفهانی هم همین بیان است، همین را می‌خواهد بفرماید که لایقاس، چرا لایقاس؟ به خاطر این که ما... و الا اگر این بیان را

نخواهیم بگوییم خب می‌گوییم وقتی علت برای ما روشن شد مثلاً خب چرا، اگر این جا برای ما روشن شد که شارع این جا تنفیذ کرده برای تسهیل است، و فرض این است که خب آن جا می‌گوییم که اولی به تسهیل است، چرا؟ توضیح دادم چرا اولی به تسهیل است. این جا صرف نظر از جواب اول، این جا شارع خواسته تسهیل کند با این که یکی مسلط علیه می‌شود و چیزی هم در ازای آن گیرش نمی‌آید. مرأه مسلط علیها می‌شود چیزی هم در ازای آن گیرش نمی‌آید. اما در باب بیع وقتی شارع تنفیذ می‌کند اگر بایع است متاعش را از دست می‌دهد عوضش گیرش آمده؛ ثمن. اگر مشتری است ثمن را از دست داده ولی مبیع به دستش آمده، پس اگر این جا مراعات تسهیل بوده که ما خیلی گیر ندهیم به این چیزها، آن جا بهتر است که. چون قوانین هم گتره و گزاف جعل نمی‌شود که. ولی اشکال این است که ما آن ملاک‌ها را بلد نیستیم، راه به آن داریم که چیه، که بتوانیم این محاسبه را بکنیم تا قیاس کنیم، تا بتوانیم قیاس انجام بدهیم. خب این دو جوابی که بالاخره محقق اصفهانی نسبت به این فرمودند جواب متین و درستی است با همین توضیحی که عرض شد. پس بنابراین، این اولویت ثانیه هم درست نیست. بعضی مطالبی که قبلاً گفته می‌شد این جا می‌آید یعنی حالا بر فرض یک اولویتی هم فرض بکنید این جا هست، اولویت ظنیه است. و اولویت ظنیه هم لایغنی من الحق شیئاً.

و اما تقریر سوم:

تقریر سوم چی بود؟ این بود که شارع به عقد نکاح اهتمام دارد آن وقتی در عقد نکاح اهتمام دارد، در عین حال آمده فرموده که اگر فضول انجام داد بعد با اجازه او درست می‌شود. خب این به طریق اولی در آن طرف هم باید بگوییم آن جایی که به عقدش اهتمام ندارد بگوییم درست می‌شود. در بیع و این‌ها. یا به آن طریق دیگر. اگر آن جا سخت‌گیری در عقد دارد به طریق اولی باید در نکاح این سخت‌گیری وجود داشته باشد. و چون در نکاح این سخت‌گیری وجود ندارد پس معلوم می‌شود آن جا هم نیست، چون آن جا باشد این جا نباشد تناقض می‌شود. با توجه به این اولویتی که وجود دارد.

خب از این هم دو جور جواب داده شده؛ یکی مثل محقق ایروانی فرمودند «إِنَّا لَنَعْلَمُ هَذَا الْإِهْتِمَامَ فِي عَقْدِ النِّكَاحِ» اهتمام به عقد ما خبر نداریم، که در این یکی داریم در آن نداریم. شک داریم، حجتی بر این نداریم که شارع به عقد النکاح اهتمام دارد. بله به نکاح اهتمام دارد اما به عقد النکاح یک اهتمام ویژه‌ای داشته باشد که

این اهتمام را در عقد البیع ندارد، در عقد الاجاره ندارد، نه، ما خبر نداریم چنین چیزی ثابت باشد، حجتی بر این نداریم.

س: بر خود نکاح اهتمام دارد یعنی چی حاج آقا؟

ج: یعنی به علقه زوجیت، یعنی به مسبب.

س: که درست محقق بشود یعنی؟

ج: بله، در محل درستی باشد.

س: خب یکی اش هم همین است دیگه.

ج: نه، عقد سبب است.

س: می دانم اگر ما گفتیم به خود علقه زوجیت اهتمام دارد به این معنا که درست محقق بشود یکی از ابواب

درست محقق شدنش هم عقد است پس معلوم می شود به خاطر رابطه سبب و مسببی اهتمام داشته باشد.

ج: نه، ممکن است شرایط این را خیلی سخت نگیرد. ممکن است شرایطی که آن را ایجاد می کند این قدر

سخت گیری در این نکند، سخت گیری هایش را ببرد در ناحیه پاکی آن زن یا شبهه نداشتن یا فلان و این ها. خب

این یک نحو جواب که محقق ایروانی داده.

جواب دوم، که جواب حضرت امام قدس سره هست، ایشان می فرمایند که اصلاً ما دلیل داریم بر عدم اهتمام

شارع، اصلاً اهتمام نیست. می دانیم اهتمام نیست. ایشان فرموده: «و أما شده الاهتمام فی عقد النکاح فلا دلیل

علیها» که می شود حرف ایروانی، «بل الدلیل علی خلافها» دلیل بر خلاف شدت اهتمام داریم که نه اهتمام

نداشته، آسان گرفته. بعد برای این به بعضی روایات تمسک می کنند که از روایات استفاده می شود که چنین

اهتمامی را شارع ندارد. یکی روایت باب اول از ابواب عقد نکاح و اولیای عقد...

س: ببخشید موضوع الان دقیقاً چی شد؟

ج: این است که شارع به عقد النکاح اهتمام ندارد.

س: یعنی سه تا فرض شد الان؛ یکی این که نمی دانیم اهتمام دارد یا نه، دو: می دانیم که اهتمام ندارد، سه:

می دانیم که اهتمام به آسان گیری دارد.

ج: نه دیگه اهتمام به آسان گیری معنا ندارد.

س: چرا دیگه، برای چی معنا ندارد؟

ج: ما آن چیزی که می خواهیم اولویت از آن استفاده بکنیم چیه؟ می خواهیم جواب آن را بدهیم که آن می گفت اهتمام دارد پس اولویت درست می کند. یک جواب این بود که نه این اهتمام ما دلیل نداریم، تمام. دو: می دانیم اهتمام ندارد. حالا می خواهد در آن طرفش اهتمام داشته باشد یا نداشته باشد.

س: خب شما در برخی عبارات فرمودید که می دانیم که اهتمام بر آسان گیری دارد. می خواهم بگویم این دو تا حرف است.

ج: نه، ما این جهت نفی اش را می خواهیم بگویم. پس اهتمام به خود عقد ندارد، که سخت گیری هایی بخواهد بر آن بکند نه.

س: چون اثر مشترک در نتیجه استدلال می شود دو تا ???

ج: اشکالی ندارد شما از آن طرف استفاده کند. کسی بگوید می دانیم اهتمام به آسان گیری دارد. حالا ما فعلاً به جهتش کار داریم که دلیلی بر اهتمام به معنای این که بخواهد خیلی سخت گیری کند، کذا باشد، کذا باشد نداریم. می فرماید که «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ خَلَقَ حَوَاءَ وَ تَزْوِيجِ آدَمَ بِهَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لَهُ اخْطُبْهَا إِلَيَّ» خواستگاری کن، به من خدا خواستگاری کن بگو من این را می خواهم. «فَقَالَ يَا رَبِّ فَإِنِّي أَخْطُبُهَا إِلَيْكَ إِلَى أَنْ قَالَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ» بعد از این که او خواستگاری کرد «فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ شِئْتُ ذَلِكَ وَ قَدْ زَوَّجْتُكَهَا فَضُمَّهَا إِلَيْكَ». همین. خواستی خب «قد زوجتکها فضمها إلیک» بنابر این که بگویم ظاهر این کلام این است که اخبار نیست که خدای متعال صیغه نکاح را خوانده حالا می گوید من این کار را کردم، حالا دیگه برو... مثل وکیلی که می آید می گوید که انجام دادم خب حالا ثم إلیها الیک.

س: آن موقع چه ربطی به شریعت الان دارد، آن موقع شریعتی در کار نبود.

ج: بله؟

س: آخه آن چیزی که در ابتدای خلقت دیگه شریعتی در کار نبوده آخه چه جوری، استصحاب مثلاً بیاییم بکنیم.

ج: نه، معلوم می‌شود سخت‌گیری... خدا همان خدا است، سخت نگرفته دیگه.

س: در شریعت ما یک چیز خاصی قید شده باشد، از حضرت آدم بیاییم برای خودمان دلیل بیاوریم. خدا؟؟/ استصحاب شرایع سابقه فرمودند باطل است. شرایع سابقه تا چه برسد آن موقع که شریعتی هم نبوده. از حضرت آدم، آن هم خدا، اصلاً ممکن است حکم خدا، خب کاملاً عقلایی است که کاری که خدا بخواهد انجام بدهد ما چه جوری القاء کنیم بین خودمان و خدا.

ج: خب این که خدا در آن جا «قد زوجتکها فضمها الیک».

س: حالا این چیه اصلاً؟

ج: هیچی، آسانی دیگه. یک کلمه همین.

س: نه، زوجتکها الیک.

ج: فضمها الیک، ما تزوجش کردیم حالا برو بگیرش دیگه. بگیرش یعنی همان فضمها الیک، همان کارهایی که خودتان می‌دانید.

خب این یکی. روایت سوم: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ» روایت سه همین باب است. «قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَتْ زَوَّجَنِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ لِهَذِهِ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوَّجْنِيهَا فَقَالَ مَا تُعْطِيهَا فَقَالَ مَا لِي شَيْءٌ...» الی آن قال «أُتُحَسِّنُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئاً قَالَ نَعَمْ فَقَالَ قَدْ زَوَّجْتُكَهَا عَلَى مَا تُحَسِّنُ مِنَ الْقُرْآنِ فَعَلَّمَهَا إِيَّاهُ.» این جا هم همین جور، این را دیگه شما نمی‌توانید بگویید مال امت سابقه است. «قال قد زوجتکها».

س: نسب به مهر آسان گرفته. گفته چون قرآن بلدی نسبت به مهر آسان گرفته.

ج: نه این هم همین جور است، همین «قد زوجتکها». شما نه تا، ده تا صیغه می‌خوانید، نمی‌دانم فلان، «قد زوجتکها علی ما تحسن من القرآن» همین قد زوجتکها، دیگه بعد هم نگفته تو بگو قبلت. یک حرفی را امام داشتند سابقاً اگر یادتان باشد که ایقاع است و وقتی کسی ولی باشد قبول هم نمی‌خواهد. مثلاً جد پدری دو تا

نوه، نوه دختری اش را می خواهد به نوه پسری اش تزویج کند، مثلاً دختر عمو است به پسر عمو، همین بگوید زوجت هذا بهذا، یکفی.

س: خب این الان مثلاً کجا آسان گیری است؟

ج: آسان است دیگه، چیزی ندارد که.

س: مگر ما چیزی بیش از این می خواستیم، صیغه عربی که خواند...

ج: نه جواب می خواهد، نه صیغه های مختلف می خواهد.

س: صیغه های مختلف که پیامبر معنا ندارد احتیاط بکند، آن خودش از شریعت می داند چیه، ما عرض مان این است که اگر اقبال باشد که لا یدل، چون می خواهد بگوید که مثلاً فرض بفرمایید لحظاتی سکوت کرده خوانده بعد... اخبار که هیچی، اگر انشاء باشد اولاً عربیت که دارد، انشاء هم که دارد، مگر ما از صیغه عقد چی بیش از این می خواهیم؟

ج: پس آن اهمتامی که شما می خواهید چیه؟

س: اهتمام به این که معاطاتی نیست. خواند دیگه، زوجتکها، انشاء کرد دیگه.

ج: همین دیگه.

س: بیع معاطاتی همین است دیگه، کما این که مشهور هم همین را گفتند.

ج: ببینید اهتمام یعنی یک شرایط ویژه ای می گذارد، مشکلات نه، به همین آسانی، آن که آسان است....

س: در معاطات هم کافی است این جا گفت زوجتکها به قصد انشاء گفت.

ج: حالا که آسان همین است.

س: لفظ می خواهد، عربیت می خواهد، ماضویت می خواهد، همه این ها را این دارد آخه. هم عربیت دارد، هم ماضویت دارد، هم لفظ دارد.

ج: همین دیگه، یعنی چیز اضافی نمی خواهد به همین راحتی. خدا رحمتش کند آقای بهاء الدینی هم البته همین یک صیغه را می خواهد.

س: مثلاً؟؟ این که عربیت نداشت، ماضویت نداشت، یا انشاء نداشت، همه این ها را دارد دیگه.

ج: رهبری هم یک وقت فرمودند که در ازدواج ما گمان می‌کنم آقای یونس اردبیلی بود، در مشهد از علمای بزرگ مشهد بود. با یکی از آقایان دیگر که من یادم رفته خب آن مثلاً دو سه تا صیغه خواند، بعد هی می‌خواست اضافه بکند، صیغه‌های دیگر. آن آقا جواب نمی‌داد. بعد گفت به جدّم این شد زن این، این هم شد شوهر این. حالا می‌خواهی بخوانی بخوان. خب این جا هم امام می‌فرمایند ما از این روایات و غیر این روایات که در همین باب ذکر می‌بینیم مسأله عقد النکاح این قدر پیچ و خم و شرایط و فلان ندارد، پس بنابراین، این که شارع یک اهمّی این جا دارد، با این که اهمّی دارد این جا آسان گرفته گفته مقارنت رضا لازم نیست، و فضولی اگر انجام شد بعداً او مطلع شد اجازه داد درست می‌شود، این باعث نمی‌شود که بگوییم که این چون شدت اهمّی داشته با این شدت اهمّی در عین حال فضولی‌اش را قبول کرده پس در عقد بیع و عقد اجاره و فلان که این قدر اهمّی ندارد به طریق اولی آن جا قبول کرده، یا بر آن طرف تقلیل کند. نه. حالا شما اگر از این روایات این استظهار را می‌کنید و این دلالت را از این روایات می‌فهمید، خیلی آسان است مسأله عقد النکاح، خود عقد، خیلی خب. اگر هم نه، حرف اولی که هم مرحوم ایروانی زدند، هم ایشان زدند، ما دلیلی بر شدت اهمّی نداریم نسبت به عقد. پس یا دلیل نداریم یا دلیل بر عدم داریم. این هم مربوط به این جهت.

س: جمع‌بندی حضرت‌عالی این است که اقوی همان قبل از بل حضرت امام را بگوییم.

ج: خب بله به نظر حضرت‌عالی این طوری است. ولی ما می‌گوییم از این روایات استفاده ممکن است... یعنی بعید نیست بگوییم استفاده می‌شود که مشکلی ندارد.

خب محقق ایروانی قدس سره فرموده است که... خب یک جواب دیگر که قبلاً هم دادیم برای آن چیز اول، این جا ایشان دادند. به این که ایشان می‌فرمایند وثوق و اطمینانی به این اولویت نداریم. چرا؟ برای این که عقد النکاح در حقیقت کلید نکاح است، سبب است. شارع ممکن است بگوییم به عکس آن که شما می‌گویید، اهمّی به این است که این عقد را یک مشکلی نگیرد که از معمول افراد نتواند سر بزند. می‌خواهد این قدر این عقد را که کلید آن ارتباط حلال هست، این را یک جوری قرار بدهد که در دسترس نوع مردم، عموم مردم باشد. فلذا این اهمّی برعکس قول شما در این جا اقتضای آسانی می‌کند و توسعه می‌کند. یعنی اهمّی دارد سبب را یک چیز قابل دسترس غیرمعقد که از همه ساخته است قرار بدهد تا این که به زودی بتوانند به آن

مسبب برسند و از این که بر حرام ملوث بشوند جلوگیری بشود. خب برای این بوده، مثلاً در بیع هم همین جور است. شارع می‌گوید معاطات هم درست است چون اگر بگوید که... خدا رحمت کند یکی از اقوام ما می‌گفت که... بعضی از علما را نام می‌برد، می‌گفت می‌آید در مغازه ما چیز می‌خواهد بخرد می‌گفت مثلاً می‌گوید شما بگو بعث هذا بهذا تا من هم بگویم قبلت و فلان. خب اولاً باید عربی به همه این بازاری‌ها بگوید عربی... شنیدم یک کسی همین جوری رفته بود گفته بود آقا این برای ما قرآن می‌خواند.

پس بنابراین شارع مقدس... حرف آقای همدانی این است که اهتمام را هم بپذیریم و قبول بکنیم چنین لازمه‌ای ندارد که بگویید لازمه اهتمام این است که این جا سخت‌گیری کند و بیش از آن چه که در آن جا سخت‌گیری می‌کند این جا سخت‌گیری نکند. نه، بلکه برعکس این جا چون اهتمام دارد به این که می‌گوید عقد در دسترس قابل استفاده همگان باشد که مانع بشود که به واسطه او زودتر آن مسبب بتواند حاصل بشود و این‌ها در خلاف و فحشاء و این‌ها نیفتند این می‌آید می‌گوید که... پس بنابراین به این نحو هم ممکن است از این جواب داده بشود.

س: این جور که شما می‌گویید این هم تابع مصالح خودش است. یعنی می‌خواهم بگویم این فرمایش آقای همدانی ناتمام است. چرا؟

ج: نه احتمالش را داریم می‌دهیم. چون احتمال داده می‌شود، بله مسائل خودش است. چون احتمال داده می‌شود پس بنابراین نمی‌توانیم بگوییم اگر اهتمام داشت حتماً نتیجه‌اش این که شما می‌گویید می‌شود. نه ممکن است... فلذا اطمینان به آن پیدا نمی‌کنید.

س: از این ور هم نمی‌توانیم بگوییم اگر اهتمام داشت حتماً نتیجه‌اش این می‌شود که در عقد آسان بگیریم، چرا؟ چون خود عقد هم فعل^۱ که تابع مصالح ثبوتی خودش است که ممکن است... ج: ولی آن احتمال را که در آن ایجاد می‌کند. فلذا می‌گویند اطمینان نداریم.

«يشكل ذلك بعدم الاطمینان بذلك الفحوى أعنى اقتضاء الاهتمام بعقد النكاح و كون الولد منه و استلزام جواز الفضولى فيه جوازها فى سائر العقود بإمكان الدعوى اقتضاء ذلك توسعة الشارع فى امره حتى لا يقع الناس فى محذورٍ حرامٍ أ لا ترى» بعد حالا این را هم بگوییم. «أ لا ترى أنه امضى سكوت البكرة العفيفة بدلاً عن الرضا

فی النکاح مع عدم کفایت بدلاً عنه فی غیره» که حالا نظر شریف ایشان است. چون عده‌ای سکوت را طریق قرار می‌دهند بر رضا، ایشان می‌گویند نه این سکوت بدل از آن است. ممکن است در دلش رضا هم نباشد ولی همین که سکوت کرد، شارع این سکوت را بدل قرار داده. و حال این که می‌بینیم در مقامات دیگر بدل قرار نداده. مثلاً من می‌خواهم روی مال او تصرف بکنم، به او می‌گویم راضی هستی یا نه؟ هیچی نمی‌گوید. باید احراز کنیم رضایتش را، سکوت نه بدل است، نه خیلی وقت‌ها طریق است.

«و کذا اجاز قول المرأة فی غیر مقام مع أنّه لا یقبل قولها فی الحقوق المالیة قطعاً» مثلاً؟؟؟ خلیت، می‌گوید من شوهر ندارم، می‌گوید قولش را بپذیر نکاح درست است.

س: یا انقضاء عده مثلاً.

ج: یا می‌گوید انقضاء عده شده، یا می‌گوید حائض نیستم مثلاً. این قولش قبول است. در آن باب خیلی این جاها قول مرأه را قبول کرده، ولی در حقوق مالیه قبول قول مرأه را قبول نفرموده که بیاید شهادت بدهد که این مال زید است یا فلان قبول نکرده. پس بنابراین، ایشان می‌فرمایند که... این هم مطلب درستی است که ایشان فرمودند. پس بنابراین این تقریر سوم هم تمام نیست و للكلام تتمّة إن شاء الله و صلی الله علی محمد...

پایان.